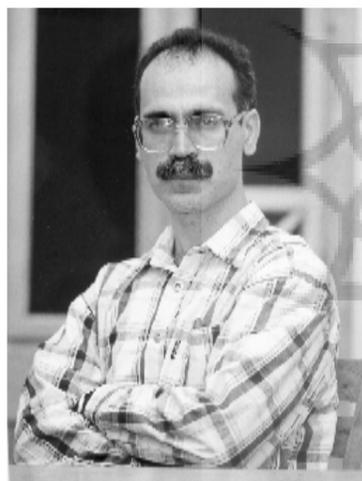


# یک داستان ناتمام...

گفت‌وگو با فرهاد حسن‌زاده عضو هیأت مدیره انجمن نویسندگان کودک و نوجوان



ماجرای همکاری انجمن نویسندگان کودک و نوجوان با سازمان پژوهش کتاب‌های درسی از کجا شروع شد؟  
کاملاً اتفاقی. اوایل سال ۱۳۷۹ از دفتر تألیف کتاب‌های درسی برایم نامه‌ای آمد که امر می‌کرد برای کتاب فارسی چهارم دبستان، دو متن متفاوت درباره‌ی نظم و ترتیب بنویسم. تا در صورت تأیید کارشناسان آن‌ها چاپ شود. این نامه یک نامه‌ی تیپ بود و برای نویسندگان دیگر هم ارسال شده بود. ولی گویا کسی آن نامه‌ها را جدی نگرفته بود. همه از لحن نامه متعجب بودند، چون انشای نامه طوری بود که گویی نویسندگان کارمندان حقوق بگیر آن اداره هستند و مکلف به اجرای اوامر آن مدیر.

چند ماه بعد، یکی از کارشناسان آن دفتر با من تماس گرفت و پیگیر جواب نامه‌شان شد. به آن کارشناس محترم گفتم که چیزی برای‌تان ننوشتم به دو دلیل. اول به خاطر لحن نامه که مرا مکلف می‌کرد و دوم به این دلیل که هیچ‌شناختی از شما، اداره‌تان و کاری که در پیش دارید، ندارم و طبیعی است که همکاری نکنم. بعد که آن آقا از طرح جدید وزارت آموزش و پرورش برای تدوین کتاب‌های درسی و یاری گرفتن از نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان حرف زد. گفتم: چه عجب! بالاخره بعد از سال‌ها به این نتیجه رسیده‌اید که از اهل فن کمک بخواهید و دایره‌ی نگاه را بازتر کنید! و از آن جا که عضو کوچکی از اعضای انجمن نویسندگان کودک و نوجوان هستم. به او گفتم: چرا از انجمن نویسندگان کودک و نوجوان کمک نمی‌خواهید؟

ایشان از وجود انجمن خبر نداشت و زمانی که توضیحات مفصلی از فعالیت‌ها، تعداد اعضا و پتانسیل عالی انجمن دادم خوشحال شد و گفت که موضوع را با مسؤولان مطرح می‌کند. بعد از تقریباً یک هفته از آن اداره نامه‌ای رسید که خواهان مشارکت اعضای انجمن در تدوین کتاب‌ها بود. این نامه در جلسه هیأت مدیره مطرح و قرار شد در یک نشست مقدماتی چند نفر از اعضا شرکت کنند و نتیجه را گزارش دهند.

در نشست اولیه آقای دکتر سنگری صحبت مفصلی درباره‌ی طرح جدید کتاب‌های درسی، کارهای انجام شده و نشده و امکان بهره‌وری از توان ادبی نویسندگان در کنار کارشناسان امور تربیتی، روان‌شناسی، زبان‌شناسی و... دادند.

در این جلسه، چه کسانی از اعضای انجمن حضور داشتند؟

تا آن جا که به یادم مانده، آقایان افشین علا - جواد محقق - منوچهر علی‌پور و خانم‌ها سوسن طاق‌دیس، میترا بیات، من هم که نماینده هیأت مدیره بودم. آن روز تعدادی از کتاب‌های فارسی اول و دوم دبستان را که آنها خودشان تدوین کرده و به طور آزمایشی در چند مدرسه در سطح کشور تدریس می‌شد، به ما دادند تا درباره‌ی نقد

آن کتاب‌ها اقدام کنیم و برای تألیف بقیه کتاب‌ها در یک جلسه عمومی از نویسندگان دعوت کنیم. آنها یک سمینار هم در پیش داشتند که مایل بودند اعضای انجمن در برگزاری کارگاه‌های آموزشی آن سمینار شرکت فعال داشته باشند. یکی دیگر از زمینه‌های مشارکت، تشکیل شورایی بود برای انتخاب کتاب‌های غیردرسی مناسب هر پایه تحصیلی که لیست این کتاب‌های داستان و شعر در انتهای کتاب فارسی چاپ شود و دانش‌آموزان آنها را بخوانند.

من گزارش این جلسه را به هیأت مدیره دادم. روی این موضوع بحث شد و باتوجه به بعضی مخالفت‌ها، تصویب شد که این همکاری صورت پذیرد و قرار شد از اعضا دعوت کنیم که در یک نشست عمومی به حرف‌های طراحان این طرح گوش بدهند و در صورت لازم همکاری کنند. و از آن جایی که با سالگرد تأسیس انجمن مصادف بود و هیأت مدیره تصمیم داشت اعضا را مثل سال پیش دور هم جمع کند، این بود که این دو اتفاق را در هم ادغام کردیم و چون ماه مبارک رمضان بود، آموزش و پرورش میزبان افطار نویسندگان شد.

در آن افطاری فقط اعضای انجمن بودند؟

خیر. آن‌ها خودشان هم مهمانانی داشتند. هم از چهره‌های ادبیات کودک هم از کارشناسان تعلیم و تربیت.

استقبال چه طور بود؟

بد نبود. باتوجه به محدودیت زمانی که داشتیم و تعدادی از اعضا که شهرستانی هستند، حدوداً هشتاد نفر از انجمن آمده بودند. یک نکته را در این جا بگویم. بعضی

خیلی مضحک است، یک نفر با امضاء محفوظ مطلبی در یک هفته نامه یا ماهنامه نوشته و آن روزنامه، مطلب را از آن جا نقل کرده است. عنوان مطلب این بود: «افطاری‌های جناحی!» و در آن از سوابق سیاسی آقای علاقه‌مندان که گویا عضو حزب کارگزاران است. حرف به میان آورده و به افطاری‌های مهاجرانی با فلان هنرمندان و یک شخصیت دیگر با فلان گروه و کلی آسمان را به ریسمان بافتن، نتیجه‌گیری سیاسی کرده که این افطاری انجمن هم در ادامه‌ی افطاری‌های سیاسی بوده. در حالی که انجمن‌های دیگری در این زمینه فعالیت دارند چرا سازمان پژوهش به سراغ انجمن نویسندگان کودک و نوجوان رفته و جناحی عمل کرده.

من به آن آقا گفتم: «آیا واقعاً این طور بوده!» گفت: «نه، ما اصلاً از وجود شما هم خبر نداشتیم.» گفتم: «به هر حال شما باید پاسخگو باشید. این انجمن تنها تشکل نویسندگان کودک و نوجوان است. این انجمن با وجود بیش از دویست عضو که اکثر چهره‌های شاخص ادبیات کودک در آن عضو هستند، تنها مارکی که به آن نمی‌چسبید، سیاسی بودن است، چون انجمن، تنها مکان فرهنگی و صنفی است که نویسندگان را با هر گرایشی در دل خود جای داده است.»

به همین سادگی تمام شد؟

ذهن کودک‌نویس من سعی کرد باور کند که یک مقاله‌ی کذایی در یک روزنامه می‌تواند نقطه پایانی باشد بر تحولی عظیم در سیستم آموزشی کشور. اما آن‌ها که کمی بزرگسالانه‌تر فکر می‌کنند و با خم و چم‌های سیاست آنها و به دست‌های پشت پرده معتقد هستند، می‌گویند که مشکل در جای دیگری است.

در جایی که فکر کهنه تحمل فکر نور ندارد و به هزار بهانه چوب لای چرخش می‌گذارد.

واکنش انجمن چه بود؟

رییس هیئت مدیره نامه‌ای نوشت و خواست که دلایل قطع همکاری را کتباً بنویسند. چند بار هم برای جواب پیگیری شد. ولی جواب همان بود که از پشت گوشی تلفن به عرض رسید و من به عرض شما رساندم.

ارزیابی خود شما چیست؟

تأسف برای یک وزارتخانه حیاتی که آموزش را مثل فشنگی می‌بیند که باید به مغز بچه‌ها شلیک کرد و تجربه برای یک انجمن نوپا.

تذکر به دولت که این راه و رسم یک جامعه‌ی مدنی نیست. اگر در تهیه و نگارش کتاب‌های درسی کودکان این کشور یک انجمن مدنی که تنها و شایسته‌ترین نهاد مربوطه است، نتواند نقش ایفا کند، پس چه کسی یا نهادی می‌تواند در این راه از بار دولت بکاهد؟

تشکر و تقدیر از تفکر پویایی که در سازمان پژوهش سعی می‌کند چون جوانه‌ای سر از خاک برآورد و هوای تازه را تجربه کند.

و باز هم تأسف برای فرزندانمان که باید نشخوارکننده‌ی محصولی باشند که از تاریخ مصرف آن سال‌ها گذشته است.

از دوستان - حتی از کارمندان آموزش و پرورش - چندان به این اداره خوش‌بین نبودند. آن‌ها ما را از ارتباط با آنها منع می‌کردند و می‌گفتند ما تجربه‌ی شیرینی از کار با آن‌ها نداریم. مبادا انجمن در دام بیفتد و حرف‌های دیگری که جایش این‌جا نیست. در این بین ما سعی کردیم بین خوش‌بینی و بدبینی واقع‌نگری را انتخاب کنیم و از همان اول طوری حرکت کنیم که حرمت نویسندگان را حفظ کنیم و راه سوءاستفاده‌ها را ببندیم. در ادامه‌ی این نگرش در آن جلسه آقای مصطفی رحماندوست خیلی صریح حرف‌هایش را زد و خواستار حراست از حقوق نویسندگان شد و تقریباً جمله‌اش این بود که شما باید ناز نویسندگان را بکشید تا دست‌تان را به گرمی بفشردند و خواست که تجربه‌های قبلی تکرار نشود. گویا این حرف‌های تند و تیز با ذائقه بعضی آقایان خوش نیامد و حتی آقای فردوس حاجیان که به تازگی به جرگه اعضای انجمن پیوسته بود، به جای حمایت از نویسندگان به طرفداری از میزبان پرداخت و گفت که رحماندوست اشتباه می‌کند، این نویسندگان هستند که باید ناز آموزش پرورش را بکشند که به همکاری دعوت‌شان کرده.

اما حرف آخر را آقای علاقه‌مندان (معاون وزیر آموزش و پرورش و مدیر سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی) زد. ایشان که از اول در جلسه حضور نداشت و در جریان بحث‌ها نبود. خیلی زیبا عیب‌ها و نقص‌های سیستم آموزشی کشور را بر شمرد و تأیید کرد که ما به کمک همه‌ی نویسندگان این قلمرو احتیاج داریم و ناز آن‌ها را می‌کشیم و به گرمی از نظرها و طرح‌ها و تجربه‌های آنها استفاده می‌کنیم.

پس برنده این میدان انجمن بود!

البته جنگی در میان نبود که برنده یا بازنده‌ای داشته باشد. هرکس از نگاه خودش به موضوع نگاه می‌کرد. جنگی هم اگر بود بین رییس و رؤسای آن دستگاه عجیب و غریب و ناهمگون بود. ما با حسن نیت و معصومیت رفته بودیم تا برای بچه‌های این مملکت که مخاطبین اصلی نوشته‌هایمان هستند کار کنیم. رفته بودیم تا لکه‌های جوهری انحصار را از کتاب‌ها پاک کنیم و زمان عقب افتاده را به جلو بکشیم. غافل از دسیسه‌ها و انگشتان جوهری انحصار.

چند روز بعد، باز هم دعوت کردند تا در جلسه‌ی کوچکی درباره نحوه‌ی مشارکت انجمن در تشکیل کارگاه‌های آموزشی که خیال داشتند در کنار سمینارشان برگزار کنند حرف بزنیم. به توافق‌هایی هم رسیدیم و قرار شد بین انجمن و آن‌ها قراردادی تنظیم شود. اما دو روز بعد کارشناس رابط بین ما و آنها تلفن کرد و گفت: متأسفانه نمی‌توانیم درباره کارگاه‌ها با انجمن قراردادی ببندیم، اما از اعضای انجمن به شکل مجزا می‌توانند برای تدریس در آن کارگاه‌ها استفاده کنند.

چرا؟

من هم همین را پرسیدم. چرا؟ گفتند بنا به دلایلی مسؤولان با این مشارکت مخالفند. گفتم: «توضیح بیشتری بدهید». گفتند که در روزنامه‌ی عصر دیروز مطلبی نوشته که ما را منصرف کرده، همین. گفتم که چه نوشته‌اند؟

آن کارشناس پرسید: «آیا انجمنی به نام قلم وجود دارد؟» گفتم: «بله، وجود دارد؟» پرسید: «آیا آن‌ها هم برای کودکان می‌نویسند؟» جواب دادم: «نه همه‌ی اعضای آن، تعدادی از آن‌ها کودک‌نویس هستند. حتی بعضی از اعضای ما مشترک هستند، یعنی هم در این جا عضوند، هم در آن انجمن.» در دست‌تان ندهم، خلاصه اشاره کرد به مقاله‌ای در روزنامه‌ی روز قبل و گفت: «البته ما از وجود آنها بی‌اطلاع بودیم.»

همان طور که انجمن نویسندگان کودک و نوجوان را از طریق شما شناختیم. حتی از فلانی و فلانی هم دعوت کرده بودیم ولی نمی‌دانستیم این طور می‌شود.

مطلب آن روزنامه چه بود؟